



مجموعه شعر
رحیم زریان

ناشر: هنر رسانه اردی بهشت
۱۰۰ صفحه

□
سرود باران
به لحظه لحظهٔ میلاد باران
سخن دارد دلم با یاد باران
به لوح خاطر من نقش بسته‌ست
سرود دلشین شاد باران
به روی گیسوان سبزه و گل
نوای عاشقی سر داد باران
به باغ دیده‌ام گل می‌شکوفد
گل سوسن، گل آزاد باران
دلم سبز است چون سرو و صنوبر
به فصل عشق از امداد باران
به دشت شور شیرین لاله رست‌ست
ز داغ دوری فرهاد باران

□
من و خاک
من و شوق پرواز در آسمانی که آبی
من و دست‌هایی که مایوس
و ناگاه
پس از انفجاری که موجی از اعجاز،
من و خاک
من و دست‌هایی که انگار
دو بال بدون پرنده در آن آبی محض ...

□
من و راه
و هرم عطش زبر باران آتش
و یک برکهٔ سبز آن سوی امواج
من و سرنوشتی زمین گیر
من و گام‌هایی که بی‌من به آن سو رسیدند
و این سو
من و ردّ پایم
دو خط بلند موازی

□
من و شب
شب و روزن ماه
و من چشم بر روزن ماه
خیره به فردا
من و شب
شب قیرگون فراگیر
شب دست و پاگیر
فقط چشم‌هایم گذشتند از روزن
فقط چشم‌هایم به مقصد رسیدند

□
من و شب
شب و روزن ماه
و من چشم بر روزن ماه
خیره به فردا
من و شب
شب قیرگون فراگیر
شب دست و پاگیر
فقط چشم‌هایم گذشتند از روزن
فقط چشم‌هایم به مقصد رسیدند

معرفی
۵۰
شماره ۵۴
اسفند ۱۳۸۶

پرتال جامع علوم انسانی
پایگاه علمی نشر چشمه

آینه‌های ماندگار



مجموعه‌ای از سروده‌های آئینی شاعران کرمانشاه
به کوشش هم‌ت علی‌اکرادی
ناشر: صبح روشن
۲۵۰ صفحه

□
قسم به آیه چشمت، به خوبی‌ات، به صفایت
دوباره مثل همیشه، دلم گرفته برایت
در آرزوی تو هر شب به خواب رفتم و اما
ندیدم و نشنیدم، نه چهره‌ات، نه صدایت
گره شده به گلویم چه بغض سرد و غریبی
امید بسته‌ام آری، به دست عقده‌گشایت
دلم هوای تو دارد، بیا ببین که چگونه
بدون بال و پر اینجا نشنستم تمام به هوایت
امید بسته‌ام آقا! به جمعه‌های پس از این
به وعده‌های ظهور بدون چون و چرایت
رضاربعین

□
چه سوره خواند، که عمری گذشت تا خم شد
پی رکوع و، چه ذکری که طاقتش کم شد؟
رکوع رفت، چه تاریخ شد؟ چه زمزمه کرد؟
که کائنات برای شنیدنش خم شد
بلند شد، شب معراج احمد آمده بود
به سجده رفت، زمان هبوط آدم شد
هم‌او که نقطه عطف جهان خلقت بود
هم‌او که سایه تیغش حدود عالم شد
ستارگان، کلمات نگفته‌اش بودند
به سینه‌های شب او را که چاه محرم شد
مگر نظام علی (ع) تکیه داد، روز ازل
ستون عرش، اگر یک دقیقه محکم شد

دلیل رخصت کعبه، جنین پاک علی (ع) ست
مسیح هم نتوانست عذر مریم شد
مهم سری‌ست که باید به خون خود بتپد
چه فرق داشت که قایل، ابن ملجم شد
اگر که مرتبه میهمان خود شناخت
بساط خلقت عالم چرا فراهم شد؟
شراب‌های ازل، آن زمان به جوش افتاد
که آب دبه ز خون سر تو مدغم شد
تمام عقربه‌های زمان مردد ماند
که صبح بیست و یکم یا ده محرم شد
به سجده رفت، ولی برنخواست، بال گرفت
بهشت، گوشه سجاده‌اش، مجسم شد
محمدسعید میرزایی

□
افتاده ابریشم سرخ بر گیسوان سیاهش
ابری کجا می‌تواند پنهان کند روی ماهش؟
افتاده ماهی خوش بر خاک داغ کویری
که تشنگان را به دشنه سیراب کرده سیاهش
دریا اگر سنگ می‌شد بهتر که می‌ماند و می‌دید
این خواب سرخ و سپیدش، آن پاره‌مشک سیاهش
از آسمان‌ها فراتر، از کهکشان‌ها رها تر
آن دست‌های بریده، دور از تن بی‌گناهی
آهی که بر آسمان‌ها بر ابرها خیمه می‌زد
چون گردباد کویری بیرون زد از خیمه گاهش
در شمع روشن که در باد خاموش شد، این خبر داد
در گوشه خیمه مانده‌ست، چشمان خواهر به راهش
پیژن ارژن

□
خویش را تنها نه محو روی جانان یافتم
هر که را دیدم، در این آینه حیران یافتم
تن چو حائل در میان جان و جانان گشته بود
پا نهادم بر سر تن، لذت جان یافتم
خضر اگر آب بقا را در دل ظلمات جست
من برون از ظلمت تن، آب حیوان یافتم
تا زدودم زنگ خواهش‌ها ز دل چون آینه
ره به خلوت خانه آینه‌رویان یافتم
جلوه‌گاه دوست شد تا خانه تاریک دل
در فضای سینه، صد مهرش فروزان یافتم
در پی ویرانی دل رنج بردم سال‌ها
تا نینداری که من این گنج آسان یافتم
مژده باد ای دل تو را، کز همّت سلطان عشق
آنچه نتوانی تصور کرد، من آن یافتم
پا مکش از در گه پیر مغان، ارفع! که من
در گهش را کعبه گیر و مسلمان یافتم
زنده یاد هادی ارفع

پاره خط

پاره خط

مجموعه شعر
سینا علی محمدی

مجموعه شعر سپید
سینا علی محمدی
با مقدمه ضیاءالدین ترابی
ناشر: نمایه
۷۰ صفحه

□

پارک ملت
جای خوبی است
برای تمرین دمو کراسی
وقتی ایستاده‌ام
به انتظار کسی
که هیچ‌گاه نمی‌آید
حتی در خواب‌های شبانه‌ام
که انتخابات بزرگی است
میان آن همه ...
...

اما هنوز هم ایستاده‌ام
با دستانی که
فکر می‌کنند
کاش آغوش
عدالت بیشتری داشت

□

در جنوبی‌ترین نقطه شهر ایستاده‌ام
با چاقویی شکسته
و دستانی که طعم انار را خوب می‌فهمد
سایهات را بردار و برو!
این شهر
تنها استخوان‌های مرا می‌خواهد
با کلماتی
مرده به دنیا آمده

رؤیایا را بشمار

چون
کریده از شهر خیال

رویاها را بشمار

بر کوشش
سید علی شفیعی

گزیده شعر شاعران گیلان (سیدملاحات
اسداللهی، محمد پرچلم، پروانه حیدری،
شهاب‌الدین رهنما، شاهنده سبحانی، ابراهیم
سماعی نظافت، سیدعلی شفیعی، حدیثه صیاد
عشق دوست، جمیله غنی‌زاده، هدی فتحی‌نیا،
مهديه کریمی پور و امیر نقدی)
به‌همت سیدعلی شفیعی
ناشر: هزاره ققنوس
۱۰۰ صفحه

□

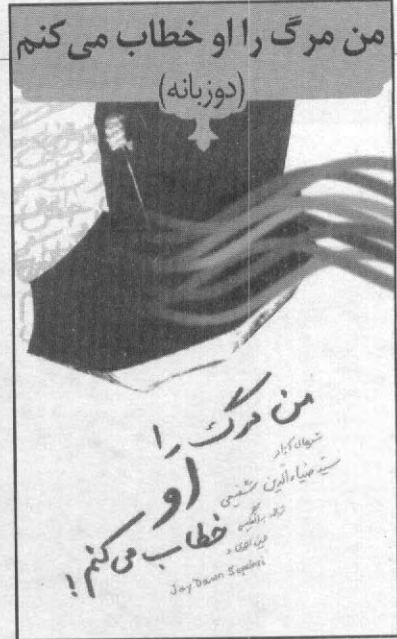
گرچه به روزهای خوش هفته دل نیست
اما کنار جمعه موعود می‌نشست
کوچک‌تر از همیشه شد و لحظه‌لحظه هم
بغضش بزرگ‌تر شد و تا عاقبت شکست
ده قرن رفته است که او خو گرفته است
با درد انتظار که راحت نمی‌گذشت
چشمش به کوچه‌ها و خیابان سفید شد
تقویم بی‌قرار خودش را ولی نیست
حالا زمین به حال خودش گریه می‌کند
قرآن گرفته بر سر خود بین هر دو دست
تاریخ هم به طلی شدن هفته دل نیست
رفت و کنار جمعه موعود خود نشست
ابراهیم سماعی نظافت



□

گاهی اگر خیال تو شب دیر می‌کند
حتی مرا غزل‌کده دلگیر می‌کند
صد مثنوی سکوت؛ و بعدش سه نقطه چین
سنگینی سه نقطه مرا پیر می‌کند
دلشوره ترانه زخمی سرودنم
شعر مرا نحیف و زمین گیر می‌کند
امشست به دل اشاره کنی، باز می‌روی
پای تو را به آینه زنجیر می‌کند
وقتی من از تمام تو شب دارم و خیال
گاهی چرا خیال تو هم دیر می‌کند
می‌دانم عاقبت، و برای همیشه، عشق
این واژه در گلوئی غزل گیر می‌کند
جمیله غنی‌زاده کُمنی

معرفی
۵۲
شماره ۵۴ اسفند ۱۳۸۶



□
چترش را باز کرد
و مرا
از برهوت برد
دیگر هرگز
در باران خیس نشد

He opened his umbrella
And took us from the dry
Never again did we
Get wet in the rain

□
مسافرخانه
- از ما -
پُر بود
صبحانه خوردیم

سی قطعه شعر کوتاه درباره مرگ
سیدضیاءالدین شفیعی
ناشر: هنر رسانه اردیبهشت

□
چراغ قرمز شد
او دستم را گرفت
و از چهارراه رد کرد!
حالا
همه چراغها روشنند

The light turned red
He took my hand
And we crossed the square
Now all the lights shine

The hostel was full of us
We had breakfast
One by one
He charged the tables

□
شهرها
کوهها
روزها و شبها رفتند
قطار

He wore my clothes
Replied to the letters
Breakfast at seven
Aknner at nine
Tea at...
He just doesn't mow how to cry.

□
الاکلنگ
تاب
و سُرُره‌ای غافل
او تنها همبازی من است
حتی اگر پارک
از مردم جهان پر باشد

The see-saw
The swing
The slide
He alone is my playmate
Even if the park
Is full of people

Cities
Mountains
Days and nights passed
The train arrived
Nght at the station
Where he waited

The driver recognized him
We went in
The taxi didn't move

□
راننده او را شناخت
سوار شدیم
تاکسی
دیگر حرکت نکرد